



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

د مولانا سعيد افغاني د سولې او تفاهم، نشراتي ارگان

www.said-afghani.org

آزاده، ټولنيزه، علمي، فرهنگي او نشراتي ارگان



Dr.Said Afghani

د مولانا سعيد افغاني : آزاده ، ټولنيزه ، علمي ، فرهنگي او نشراتي ارگان ته بڼه راغلاست!



تاريخ نشر : اول سيتمبر ۲۰۱۴ م

۲۲۵ حکايت

ترحم بر پلنگ تيز دندان

ستمگاری بود بر گوسفندان

« سدی »

از کجا آورده ای

طفجاج خان از ملوک ایلک خانیهء ماورالنهر (ابوالمظفر عمادالدوله ابراهیم طفجاج ابن نصر در حدود ۴۴۰ - ۴۶۰) یک روز در شهر سمرقند از بازاری عبور می کرد شخصی دستهء گلی برسم تحفه تقدیم کرد.

خان از او پرسید :

این گلها را از کجا آورده ای؟

گفت:

از همین باغها که در اطراف شهر است چیده ام!

خان پرسید:

آیا باغ به خودت تعلق دارد؟

آن شخص گفت:

نه من مرد فقیر هستم باغ و زمین ندارم.

پرسید: آیا از صاحب باغ خریده ای

جواب داد: نه، در سمرقند رسم نیست که گل را بخرند و بفروشند!

خان گفت:

کسی که بی اجازه مالک باغ، بباغ میرود بدون اذن مردم به خانه مردم نیز می تواند برود و من نمی خواهم که در مملکت من چنین کسی وجود داشته باشد.

آنگاه امر کرد تا دست او را قطع کنند.

امیران و مقربان شفاعت کردند که مردی بیچاره است و بامید اینکه انعامی از پادشاه دریافت کند باین عمل دست زده است امید که بروی رحمت آرند و از قطع دست معافش نمایند.

خان به پاس خاطر امیران از قطع دست آن شخص در گذشت و امر نمود تا یک انگشت او را قطع کنند از آنروز بعد هیچکس جرئت اینکه دست بمال غیر دراز کند نداشت و هرکس که مرتکب دزدی می شد بشدت جزا می یافت و اکثر اهل فساد دچار عقوبت خان شدند و هلاکت یافتند.

روزی برای خان خبر آوردند که بر دروازه سمرقند نوشته اند که ما مانند گندنانیم هر قدر که مارا بیشتر دوا کنند بیشتر رشد می کنیم.

خان امر کرد تا در زیر آن نوشتند:

ما هم مثل باغبان چابکدست در انتظار سر بر آوردن شما هستیم که درو کنیم.

سلسله این حکایات جالب ادامه دارد...

www.24sahat.com

بازگشت به صفحه اصلی - www.said-afghani.org